



محمد صابری

نویسنده و منتقد

ارسطو انواع ادبی را به چهار گونه تقسیم می‌کند: حماسی، غنایی، تراژدی و کمدی و در عین حال تأکید می‌کند وجه غالب ادبیات آینده دنیا را تراژدی رقم خواهد زد، این گفته ارسطو بازمی‌گردد به قرن پنجم پیش از میلاد و از آن روز و روزگاران بیست و اندی قرن به گاه سال شمار میلادی گذشته‌است و هر که در این ایام به گذران عمر همت گذارده، در آن گفته تردیدی دارد.

با این رویکرد و متر و معیار در سطرهای پیش‌رو نگاهی خواهم داشت به ایجاز و اختصار به قانتقار یا نوشته نیره موسوی. قانتقار یا را می‌توان خلاصه‌وار داستان «در آستانه فقری غم‌انگیز» دانست، فقر دانش و بینش پشت‌پلوطهای همیشه‌بهار و بنق‌های همیشه خوئین خاور میانه، داستان جغد عبوس شب‌های سرد و روزهای سردتر، روایت غمبار سلسله عجیب و غریب از ندانم‌کاری و ندانستن‌ها، آغازهای غیرانسانی و دلواپسی‌های انتزاعی.

در پشت جلد کتاب می‌خوانیم:

«پشت پنجره خاور میانه چیزهای زیادی دیده می‌شود که به واقع دیدنی نیست، مثل جنگ، از دست دادن عزیزان، افراط‌گرایی و بالاخره قانتقار یا... قانتقار یا بیدامی می‌کند، پس باید قطع گردد، هر آنچه را که باعث پخش شدن بیماری در کل بدن می‌شود. اعتقادات مخرب و اندیشه‌های فاسد که جامعه را دچار قانتقار یا کرده. چرک و عفونت باعث مرگ می‌شود... حسرت حنجره خشک نادایها و جلال‌ها مبدل به نفسی سیاه شده که همانند باد در گوش‌ها نفیر می‌کشد و...»

تراژدی به غمگینانه‌ترین شکل ممکن در قانتقار یا بازخوانی می‌شود، شکل عجیبی از صیانت نفس خود با قلم و نگاه زانل‌ای واگویی می‌شود، نگاهی رمنده و کاونده و زخمی که مملوست از جراحت‌های سطحی و عمیق روی پیشانی، درد درد مشترک است و زخم تابلاترین سطوح ممکن بدن در حال پیشروی ست. شب هم چنان شب است و تراژدی ارسطو وار در جریان.

قانتقار یا را در یک جزئی از کل می‌توان راوی یک‌از هزار و یک درد خاور میانه دانست، خاور میانه‌ای نجیب و سربه زیر و تودار. در زاویه دیدی دیگر برشی است از قصه پر درد مهاجرت، طالبان، افغانستان همیشه شرمگین و آدم‌هایی که یا خویند و یا ید، حد وسطی نیست، اینجا اعتقادات با موهومات به طرز عجیبی سرشته شده و کسی را یاری آن نیست که چهل و جهالت‌را از دامن آن همه بیرون کشدو سرچشمه‌را از این همه گل آلودگی ناپهنجار پاک سازد.

در قانتقار یا می‌خوانیم:

«نادیا ما باید بریم آلمان. اعلام کردند که به نوجوانان و جوانان مهاجر نپاهندگی میدن، فکرش رو بکن، ما هم میتونیم مثل مردم عادی درس بخونیم و کار کنیم. دیگه لازم نیست سراغ کتابای کهنه و دست دوم بری و شبا خودت درس بخونی... باورش سخت بود اما حقیقت این بود که اوضاع از کنترل خارج شده بود. حالا متوجه می‌شوم که انسان از مشاهده حالات روحی کسی که شب و روز را در حال تلاش برای کسب آرامش دیگری ست، یا دیدن شانه‌های کوچکی که در جوانی خمیده و پیر شده و نیز از نگاه‌هایی که تورا مرور می‌کند تا بداند توانسته شادت کند و امنیت ات را تضمین نماید، چه احساسی دارد...»

نیره موسوی در قانتقار یا تمام مساعی‌اش را به کار بسته تا روایت را از گزند گزارش و اخبار گویی و نقل قول‌های تکراری و رسانهای به دور دارد و این تلاشی با آنکه در همه جا نمودی یکدست ندارد اما قابل تحسین است، چه آنکه در بازخوانی این گونه

روایت‌ها که تاریخ به طرز ملموسی در آن حی و حاضر ست و رسانه نیز، باید که به شدت مراقب بود تا مبادا قلم به دام تکرار و بازتکرار بیفتند.نگاه کنید به جنگ چهره زانله ندارد سوتالان الکسیویچ و یا سفر به انتهای شب فردینان سلین و الی (آخر).

باین همه‌نثر به کاررفته در روایت با همه مخاطرات ذکر شده در سطرهای بالا نثری ست تا حدود زیادی یکدست و همخوان با اتفاقات، دیالوگ‌ها با زبان محاوره کوچه و بازار، مخوانی داشته و زبان معیار در واگویی روایت نیز قابل قبول. هر چند که عنصر زبان و زبان‌شناسی بحث دراز دامنی و پر کششی ست که در این مقال کوتاه نمی‌گنجد و باید در فرصتی دیگر به آن پرداخت اما در یک نیم‌نگاه با اغماض می‌توان به ضرورت نقد به آن اشارتی کوتاه داشت.

از گفتنی‌های دیگر در این باب شخصیت‌پردازی‌های به کار رفته در قانتقاریست که با وجود تعداد نسبتاً زیاد شخصیت‌ها و تیپ‌ها نویسنده در پردازش و ساخت تک تکشان تلاش‌های قابل تحسینی داشته، نادیا قهرمان قصه با ظرافت و تفکری قابل قبول در داستان راه می‌رود و فکر می‌کند و نقطه مقابل آن جلال، اما نمی‌توان این نکته را نیز دور از ذهن داشت که قلم

زانانه نیره موسوی در طراحی شخصیت‌های زن عملکردی دقیق‌تر و به جاتر داشته تا مردهای قصه و... در برشی دیگر از این تراژدی غم‌انگیز می‌خوانیم:

«زندگی یک دروغ شیرین است و طنز ما چرا از وقتی شروع می‌شود که مطمئنی مرگ با تو فاصله دارد

دارد... این یک حقیقت است.»

قانتقار یا را نشر ماهریس در بهار ۱۴۰۲ به بازار نشر آورده است.

برگزیده جایزه «مهرگان ادب» در بخش زبان مادری:

تقویت زبان‌های مادری به زبان فارسی رونق می‌دهد نوشتن «گنطره»؛ رسالتی تاریخی بود

آرمان ملی – بیتا ناصر: پیش‌تر در مصاحبه‌های متعددی که در همین صفحه به انتشار رسید، به اهمیت

ادبیات بومی و اقلیمی پرداخته شد و مصاحبه‌شوندگان، هر کدام از منظری به این موضوع پرداختند. تقدیر شدن رمان «گنطره» نوشته هادی هیالی، هموطن عرب زبان‌مان در بخش زبان مادری از جایزه مهرگان ادب که اخیراً اتفاق افتاد، بهانه‌ای شد تا آن بحث را این‌بار با او که ابتدا آثارش را به زبان مادری می‌نویسد و بعد به زبان فارسی ترجمه می‌کند، از بی‌بگیریم. هیالی در باب چرایی این رویکرد می‌گوید: «... برای اینکه بتوانم عواطف و احساساتم را آنگونه که فکر می‌کنم، روی کاغذ بیاورم و علاوه بر آن شناسی برای چاپ و انتشار آنها داشته باشم.» هر چند که تا کنون در قانع کردن ناشران به انتشار آثارش به‌زبان عربی، توفیق چندانی نداشته؛ اما با این حال تقویت و تشویق نویسندگان به زبان‌های مادری‌شان را اسباب تقویت و رونق گرفتن زبان فارسی می‌داند.

خود را پیدا کرد؟

البته کتاب گنطره در سال ۱۳۹۹ به چاپ رسید اما توزیعش افتاد به ابتدای سال بعد. قبل از انتشار گنطره باید بگویم من مخاطبان خود را با آثار قبلی‌ام، به‌خصوص رمان «رقص با کوسه‌ها» به‌ویژه در میان مردمان خودم، کم‌وبیش پیدا کرده‌بودم. ابتدا به‌دلیل حجم و قیمت بالای پشت جلدش، استقبال از کتاب گنطره به کندی پیش می‌رفت اما خیلی زود خودش راه خودش را پیدا کرد. درباره بخش دوم سوالاتان باید بگویم؛ نسخه عربی‌اش به مرحله چاپ نرسید. حدود یک سال در به‌در دنبال ناشری می‌گشتم که حاضر شود در این زمینه سرمایه‌گذاری کند اما موفق نشدم و قانع شدم به چند نسخه پرینت؛ آن‌هم بدون ویرایش.

یکی از ویژگی‌های این رمان، پرداختن به فرهنگ، زبان و جغرافیای زیستی مردم خوزستان است. این رویکرد، چه مقتضیاتی را می‌طلبد؟

همان‌طوری که قبل از این توضیح دادم گنطره یک روایت تاریخی است که به دو دهه از تاریخ حدیث پرداخته است؛ بنابراین نویسنده‌ای می‌توانست از عهده این کار حساس بر می‌آید که خود جزئی از تاریخ آن مردمان باشد. با زبان، فرهنگ، تاریخ و آداب و رسومشان آشنایی کامل داشته و بر آن‌ها اشراف داشته باشد.

آیا برای نگارش این رمان، به مطالعات تاریخی نیز نیاز داشتید؟

در یک کلام فراوان. با توجه به حساسیت‌هایی که نسبت به اقلیم ما وجود داشت و دار، نیاز مبرم داشتم که در پرداختن به رخدادها، کاملاً بی‌طرفی خودم را نگه دارم؛ در غیر این‌صورت مطمئناً دچار لغزش‌های ناخوشدنی می‌شدم. هرچند که گنطره قبل از تاریخی بودنش، زمانی داستانی و ادبی است و این وجه غالبش را تا پایان و سوسا مدنظر قرار دادم.

گنطره یک روایت تاریخی است و تنها نویسنده‌ای می‌توانست از عهده نوشتن آن برآید که خود جغرافیای تاریخ آن مردمان باشد

نزدیک‌تر شویم، حتی این مسأله را می‌شود از جوهره تألیفات هنرمندانی چون ساموئل بکت هم دریافت (به خصوص در یادداشت‌های او). وقتی که بکت، برای چنین دستاوردی، یعنی فرار رفتن از پریشانی و آشوب این جهان (پایان دادن به رنج مدام، به سمت وعده راهگشایی معنوی جذب می‌شود و در یکی از یادداشت‌های روزانه‌اش در سال ۱۹۳۷ اظهار امیدواری می‌کند که شاید اینگونه بتواند روزی رنج‌های خود را به سرناجامی هنرمندانه برساند. اگر چه از طرفی او این امر را همزمان، هم علت درد و رنج خود، و هم درمان و مرهم دور از دسترس آن می‌دانست. آنگونه که حتی بعدها در یکی از رمان‌هایش در اشاره به معنویات می‌گوید: همزمان هم زهر است و هم پادزهر. اما این رهیدن از رنج و پایان دادن به آن، چگونه تعریف می‌شود و اتفاق خواهد افتاد؟

همان‌طور که می‌دانیم، در باره‌های تصوف و همچنین در ادبیات عرفانی‌ما، یکی از بنیادی‌ترین مباحث، بحث بر سر زهدورزی سالک در مسیر الی... است. در واقع زهد را از ارکان اصلی تصوف به حساب می‌آورند و آنچنان حدی از توجه به بی‌میلی به دنیا در آن وجود دارد که به عنوان مثال تنها در قرون دوم و سوم هجری، حدود بیست جلد کتاب در باره اش نگاشته شد. زهدی که با عزلت و گوشه‌گیری بودیسم و رهبانیت مسیحی ارتباط دارد و در همه‌شان به نوعی به ترک دنیا و دشمن داشتن آن توصیه شده است: «اگر در خویشتن گردی گرفتار/ حجاب پوش خود عالم به یک بار.»

به واقع این زهد و ابراز بی‌نیازی، بعد دیگری از آموزه‌های نجات بخشی است که با توجه به اشارات بالا، نمونه‌اش به اشکال مختلف در تمام مذاهب دینی و غیر دینی و گاه حتی آموزه‌های اومانیسمی یا که مدرن وجود دارد. اما این ابراز بی‌میلی، دقیقاً در واکنش یا که پاسخ به چه تکانه یا که رانه‌هایی بود و هست و ریشه در کجا دارد؟ و سر آخر اینکه چگونه می‌توان از قبیل این ایعاد (پایان رنج... بی‌میلی) به بعد دیگری یا که غایتی رسید که همانا احساس رضایت و برکناری از تنازع‌ات روانی (آرامش ورای خرد و منطق و عادات) و رهایی از رنجی مدام است؟

جنبید جایی در توصیف تصوف می‌گوید: تصوف، صافی کردن دل است از مراجعت خلقت و مفارقت از اخلاق طبیعت و فرو میرانیدن صفات بشریت و دور بودن از دواعی نفسانی و



زمانی ادبیات اقلیمی و بومی شکل و قوام می‌گیرند که به زبان‌های مادری اهمیت و بها داده شود



در مورد نوشته‌هایتان و مدتی که برای نوشتن برگزیده‌اید مختصری توضیح دهید؟

وقتی قلم به دست می‌گیرم به تنها چیزی که فکر نمی‌کنم، متد، مکتب، سبک است. حتی نمی‌دانم نوشتار من قرار است داستان کوتاه، ناول و یا به رمان تبدیل شود. این خود داستان است که شروع و پایانش را مشخص می‌کند، نه من نویسنده.

به نظر شما جوایز ادبی چه تأثیری را می‌توانند در سر نوشت و آینده یک اثر و نویسنده آن بازی کنند؟

صراحتاً باید بگویم دریافت جایزه دو واکنش همزمان اما کاملاً متضاد در نویسنده ایجاد می‌کند. یک وجه ایجابی است که هم نویسنده و هم اثرش به جهان ادبیات معرفی می‌شود؛ اما وجه سلبی‌اش اینکه دست و پای نویسنده برای خلق اثر بعدی بسته می‌شود. چرا؟ چون انتظار مخاطبان از نویسنده به مراتب بالاتر می‌رود.

در حال حاضر در حال نگارش یا مترصد انتشار اثر تازه‌ای نیستید؟

شاید شنیدن این کلام برای شما بهت‌آور باشد. خواندن و نوشتن برایم معادل اکسیژن است؛ شاید عمده‌ترین انگیزه برای ادامه این زندگی همین داستان‌نویسی است. از ابتدای سال کار جدیدم را شروع کرده‌ام و در حال حاضر دارم به مراحل پایانی‌اش نزدیک می‌شوم. اگر همه‌چیز بر وفق مراد پیش برود، شاید تا روزهای پایانی سال روی پیشخوان کتاب‌فروشی‌ها دیده شود.

آیا تجربه به عربی نوشتن و ترجمه متعاقب را تکرار خواهید کرد؟

راه دیگری جلوی پایم نیست. همان‌طور که گفتم تأثیری را ابتدا به زبان مادری‌ام ننویسم شناسی برای ادامه کار نخواهم داشت.

با توجه به اینکه تقدیر از شما در بخش «زبان‌های

مادری» جایزه مهرگان قرار گرفته بود لطفاً از اهمیت زبان‌های مادری برایمان بگویید؟

همان‌طور که می‌دانید بخش وسیعی از ساکنان این مرز و بوم به زبان‌هایی به غیر از زبان فارسی سخن می‌گویند. همین مطلب کافی است که به اهمیت و جایگاه زبان‌های مادری بی‌بربریم. به تصور من اهمیت دادن به زبان‌های مادری و گسترش دادن آن‌ها نه تنها زبانی این گونه زبان‌ها از ظرفیت بالایی برخوردارند که می‌توانند به رونق گرفتن هر چه بیشتر زبان فارسی کمک کنند.

نظر تان در مورد ادبیات بومی چیست؟

متأسفانه تعریفی که از ادبیات بومی یا اقلیمی به خورد ما داده‌اند، با تعاریف استاندارد جهانی فاصله زیادی دارد. در هر کشوری اثری بومی شناخته می‌شود که به زبانی به غیر از زبان رسمی سراسری نوشته می‌شود؛ در صورتی که اینجا به هر اثری که با نوعی گویش و لهجه به زبان معیار فارسی نوشته می‌شود عنوان اثر ادبی بومی و اقلیمی به آن اطلاق می‌شود. پایه و اساس شکل‌گیری ادبیات، زبان است و چون ادبیات سر و کارش با عواطف و احساسات است، بنابراین منطقی و علمی است بپذیریم زمانی ادبیات اقلیمی و بومی شکل و قوام می‌گیرند که به زبان‌های مادری اهمیت و بها داده شود.

به نظر شما چگونه می‌توان نویسنده‌گان را به نگارش و خلق آثار ادبی به زبان مادری تشویق کرد؟

به نظر من اولین گام بزرگی را که باید برداشت، پایان دادن به آن نگاه علمی است که می‌گوید گویا رونق و گسترش زبان‌های مادری منجر به تضعیف زبان فارسی و نهایتاً منجر به واگرایی می‌شود. اگر این سد بزرگ از سر راه نویسندگان به زبان مادری در گذشته‌ها نبوده، آنگاه خواهیم دید که چه آثار ادبی فاخری خلق خواهد شد.



دست آورد. مانند زاهد و متفکری که ممکن است در این راه، تا حدودی به موفقیت دست یابند و خود را از «زندگی فعال» به «زندگی متفکرانه» برسانند: «اگر یابی خلاص از نفس ناسوت/ در آبی در جنب قدس ناهار» هر آن کس کومجرد چون ملک شد، چو چوروح... بر چارم فلک شد... و برای همین هم هست که شونپهاور در عقایدش به اهل سکوت‌خاموشی گزین و عرفا روی خوش نشان داده. در واقع او مدعی بود که انواع گوناگونی از این راهکارها را می‌توان در تمامی مذاهبی که در جهان شکل گرفته‌اند یافت و این آموزه‌ها، می‌توانند با منش و نگرش خود، راه رهایی و تسلیم را به همگان بیاورند. شاید به همین خاطر هم بود که بکت (پس از یک دوره نسبتاً طولانی دست و پنجه نرم کردن با ملال و معاذرت‌گی) در یادداشت‌هایش به مک‌گریوی گفته بود که در آثار شونپهاور «توجهی خردمندانه‌ای ناخشنودی را یافته‌است. او به این یقین هنگامی رسید که سرگرم تحقیق درباره نگارش نخستین کتابش (نقدی بر آثار پروست) بود؛ به گونه‌ای که طولی نکشید که بستگی عمیقی بین خود با جهان‌بینی شونپهاور که او نیز طبق گفته‌اش، تحت تأثیر جهان‌بینی آموزه‌های دینی بود، یافته و در میان بهت و حیرت تمامی اطرافیان‌ش، آثار این فیلسوف را تا آنجا که می‌توانست در دسترسش بود، مطالعه کرد. آن چنانکه اگر چه در ابتدا، بکت به قصد تسکین شخصی (رهیدن از رنجی که عذابش می‌داد)، به سراغ خاموشی‌گزینی (نجات‌شناسی) آمد، ولی همین امر، به ابزاری کمکی برای رشد بکت در مقام نویسنده بدل شد. آموزه راهگشایی که به صورت نقطه ثقلی مشترک، تقریباً در بین تمامی اندیشه‌های بزرگ، به آن توصیه شده و راهکاری است برای برون‌رفت از بن‌بست‌های روانی برآمده از تکانه‌های جنون آمیز و بی‌پایان بر خاسته از زیستن (پایانی نجات بخش).

منابع:

حکمت تسلیم. اندی ویمپوش. مترجم. علی قاسمی منفرد. مد و مه... کتاب مکاشفه، باب ۲۱، آیه ۴. گلشن راز. محمود بیستری. انتشارات نگاه... جهان رقص سه بهاست. جوانان. یانگ. ترجمه علی برگز مد و مه... بررسی مقام زهد در ادبیات عرفانی، سرور قاسم نیا. پرتال جامع علوم انسانی... مغنیة، محمدجواد، معالم الفلسفة الإسلامية: نظرات فی التصوف والکرامات، بیروت.